



## حکم خوف خیانت دشمن در مهاده بارویکرد فقه مقارن و امکان تسرے آن

محمد رسول آهنگران\*

مهدي نوروزی\*\*

### چکیده

وفای به عهد و قراردادهای یکی از اصول حیاتی در فقه اسلام است. مسئله این است که اگر در قراردادهای خوف خیانت از جانب متعهد وجود داشته باشد، آیا متعهد می‌تواند فسخ قرارداد کند یا خیر؟ در شرایط مهاده، که صلحی ناپایدار بین حکومت اسلامی و کفار هست، مشهور عالمان امامیه و اهل سنت معتقدند: حاکم اسلامی در هنگام وقوع خوف خیانت از جانب کفار با اعلام قبلی می‌تواند با توجه به آیه ۵۸ سوره انفال، قرارداد را فسخ کند. با وجود این، در نظر برگزیده این پژوهش، با توجه به قیودات موجود در آیه شریفه، اجازه فسخ پیمان وجود ندارد؛ بلکه حکومت اسلامی در حالت خوف خیانت از جانب دشمن، پیمان را در مقابل آنها می‌اندازد و وانمود می‌کند که فسخ پیمان کرده است: با این کار هم آنها را انذار می‌دهد و هم مجبور می‌کند که یا تعهدی مبنی بر استدامه قرارداد بدهند یا نقض عملی پیمان خود را ظاهر کنند. در صورت دانستن این حکم و رویه مسلمانان از جانب دشمن، فایده این کار جلوگیری از فسخ پیمان بدون علم و یقین به نقض طرف مقابل و دادن فرصتی به او برای تضمین معاهده خواهد بود.

در پایان، امکان تسری نظر برگزیده به همه قراردادهای و معاهدات حکومت اسلامی بررسی شده است.

**کلیدواژگان:** خوف خیانت، مهاده، قراردادهای حکومت اسلامی، معاهدات.

تاریخ تأیید: ۱۳۹۷/۰۷/۲۳

ahangaran@ut.ac.ir (نویسنده مسئول)  
zmaehdi.n62@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۳/۱۰

\* استاد و عضو هیئت علمی دانشکده الهیات دانشگاه تهران - پردیس فارابی (نویسنده مسئول)  
\*\* استادیار و مدرس دانشگاه ادیان

آیه ۵۸ سوره انفال شرایط فسخ «مهاده» در هنگام خوف نقض عهد و خیانت دشمن را بیان می‌کند. مهاده اصطلاحی فقهی برای آتش بس است و در واقع، عنوانی است برای صلح موقت میان مسلمانان و کفار حربی، که از ترک جنگ با دشمن به دست می‌آید (شیخ طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۲: ص ۵۰). پذیرش «هدنه» یا آتش بس براساس حکم مصلحت است (سرخسی، ۱۴۲۱ق، ج ۱۰: ص ۱۴۸؛ علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۹: ص ۳۷۸) و «خیانت» در آیه ۵۸ سوره انفال به معنای نقض عهد است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۳: ص ۵۱۲).

بنابر نظر برخی، خوف به معنای ترس ناشی از امری است که متوقع باشد؛ برعکس حزن که ناشی از امر واقعی است (طریحی، ۱۴۱۶ق، ج ۵: ص ۵۷)؛ همچنین، به توقع مکروه با توجه به علائم مظنون یا معلوم نیز گفته می‌شود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ص ۳۰۳).

در اینجا پرسش این است که اگر در حالت مهاده، خوف نقض پیمان از جانب کفار به وجود آید، تکلیف اسلام و حکومت اسلامی چیست؟ مشهور فقیهان و مفسران امامیه و اهل سنت براساس آیه ۵۸ سوره انفال «وَأَمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَأَنْذِرْ لَهُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ» به جواز فسخ عهد با اعلام قبلی حکم می‌دهند (شیخ طوسی، ۱۳۸۷ق: صص ۵۸ و ۵۹؛ راوندی، ۱۴۰۵ق، ج ۱: ص ۳۵۵؛ علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۹: ص ۳۲۲؛ صاحب جواهر، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱: ص ۲۹۴؛ منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۲: ص ۷۳۷؛ روحانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۳: ص ۲۹۴؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۹: ص ۱۴۹؛ کاشانی، ۱۴۲۳ق، ج ۳: ص ۵۶؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج ۲: ص ۳۱۱؛ صادقی تهرانی، ۱۳۶۵، ج ۱۲: ص ۲۷۲؛ نووی، بی تا، ج ۱۹: ص ۴۵۰؛ همو، ۱۴۰۵ق، ج ۱۰: ص ۳۳۹؛ جصاص، ۱۴۰۵ق، ج ۴: ص ۲۵۲؛ دسوقی، بی تا، ج ۲: ص ۲۰۶؛ کیهان‌پور، ۱۴۰۵ق، ج ۳: ص ۱۶۲). از آنجا که این حکم در ظاهر، مخالف مقتضیات اصل وفای به عهد است، برخی در مقابل مشهور، خوف را در این آیه به معنای علم و یقین گرفته‌اند (مغنیه، ۱۴۲۴: ج ۳: ص ۷۶۷؛ کاشفی سبزواری، ۱۳۶۹: ص ۳۹۰؛ فاضل مقداد، ۱۴۲۵ق، ج ۱: ص ۳۷۰؛ قرطبی، ۱۴۲۳ق، ج ۸: ص ۳۲؛ حقی، بی تا، ج ۳: ص ۳۶۳؛ بغوی، ۱۴۲۰ق، ج ۲: ص ۳۰۲؛ سمرقندی، بی تا، ج ۲: ص ۲۸؛ ابوالسعود، بی تا، ج ۴: ص ۳۱)؛ یعنی اگر یقین پیدا شد که دشمن نقض عهد کرده



است، اجازه فسخ عهد وجود دارد وگرنه چنین جوازی وجود ندارد. البته، به نظر راغب، خوف توقع مکروهی از روی علامت مظنون یا معلوم است که در مقابل رجا قرار دارد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ص ۳۰۳). از این رو، طبق این معنا، خوف می‌تواند هم ناشی از علامات ظنی باشد و هم علامات یقینی؛ ولی برخی گفته‌اند اگر خوف در این آیه به معنای شکی که مقابل یقین است در نظر گرفته شود، امکان فسخ یقین عهد با ظن خیانت وجود ندارد. از این رو، خوف در آیه به معنای علم است (ابن عربی، بی‌تا، ج ۲: ص ۸۷۱). بنابراین، با توجه به اختلافات مذکور، لازم است این مسئله به صورت دقیق و تحلیلی بررسی شود تا جوانب آن مشخص شود. از این رو، در این بخش سعی می‌شود که نخست، جواز فسخ عهد در مهاده بررسی، و شرایط و موارد آن به دست آید و سپس امکان تسری حکم آن به شرایط غیرجنگی (غیرمهاده) از قبیل روابط با کفار ذمی و همچنین روابط بین مسلمانان بررسی شود.

### ۱. حکم خوف نقض عهد از جانب دشمن در منظر امامیه

آیه ۵۸ سوره انفال ((وَأَمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ)) به همراه آیات پیشینش (از آیه ۵۵ تا ۵۷) درباره گروهی از دشمنان اسلام است که در طول تاریخ، ضربات سنگین و سختی به پیکره اسلام زدند؛ این گروه همان یهودیان مدینه بودند که بارها با پیامبر ﷺ عهد بستند و پیمان خویش را ناجوانمردانه شکستند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۷: ص ۲۱۶).

از این آیات نحوه برخورد اسلام با دشمنان آن، در صورتی که خوف نقض پیمان از ناحیه آنها وجود داشته باشد، به دست می‌آید و در ظاهر، در حالت مهاده به کار می‌رود. در اینجا پرداختن به زوایای این آیات بایسته است.

همان‌طور که مشخص است، این حکم در نگاه نخست با اصل لزوم وفای به عهد تضاد آشکاری دارد؛ چون این اصل، علاوه بر اینکه تکلیف عقود محتمل الجواز را روشن می‌کند و حکم به لزوم آنها می‌دهد، با استفاده از ادله خود مانند «اوفوا بالعقود» دارای



این پیام است که نباید از مفاد عهود تخطی کرد.

چهبسا از همین جهت است که برخی مفسران در این آیه، خوف را به معنای علم و آگاهی گرفته‌اند (مغنیه، ۱۴۲۴ق، ج ۳: ص ۷۶۷؛ کاشفی سبزواری، ۱۳۶۹: ص ۳۹۰؛ فاضل مقداد، ۱۴۲۵ق، ج ۱: ص ۳۷۰): اگر یقین پیدا شد که متعهد پیمان را نقض می‌کند، جواز نقض پیمان وجود دارد؛ نه به صرف احتمال نقض پیمان از جانب آنها. البته از منظر این پژوهش، حتی با وجود این معنی، باز هم خدشه تعارض با اصل لزوم وجود دارد؛ چون اصل لزوم به علم و آگاهی متعهدان در مورد نقض از جانب یکدیگر ارتباطی ندارد؛ بلکه آنچه از این اصل برمی‌آید، آن است که حتی اگر موعد وفای به عهد برسد و متعهد به تعهد خود عمل نکند، متعهدله نمی‌تواند عقد را فسخ کند؛ چون از لوازم این اصل این است که متعهد را مجبور به اجرای قرارداد می‌کنند (طاهری، ۱۴۱۸ق، ج ۲: ص ۱۰۴؛ رحیمی، بی‌تا: ص ۱۴۰).<sup>۱</sup>

بنابراین، ما در اینجا باید چند مورد را بررسی کنیم: نخست اینکه، با توجه به اصل لزوم، این آیه را چگونه درباره دشمنان تفسیر کنیم؟ آیا می‌توان این آیه را به گونه‌ای تفسیر کرد که با اصل لزوم تنافی نداشته باشد؟ یا این آیه استثنایی است بر اصل لزوم و در واقع، نوعی خیار است که شارع مقدس پیش‌بینی کرده است؟ دوم اینکه، بر فرض استثنا بودن این آیه از اصل لزوم وفای به عهد، آیا این استثنا را می‌توان به کفار ذمی و مسلمان‌ها و روابط مالی و غیرمالی آنها تعمیم داد؟

از منظر این پژوهش، برخلاف نظر بعضی از مفسران که معنای خوف را علم و آگاهی دانسته‌اند، ظهور معنای خوف در همان ترس ناشی از نقض قرارداد از طرف مقابل است. برطبق کتب لغت، این معنا می‌تواند ناشی از امارات ظنی یا یقینی باشد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ص ۳۰۳). از این رو، بدون دلیل نمی‌توان از ظهور دست برداشت و آن را منحصر در علم به نقض قرارداد در نظر گرفت.

در نتیجه، معنای آیه چنین می‌شود: در صورت ترس نقض عهد از جانب دشمن، می‌توان عقد را با شرایطی فسخ کرد. یکی از شرایطی که فقیهان به آن اشاره دارند، اعلام

فسخ عهد به دشمن است (شیخ طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۲: صص ۵۸ و ۵۹؛ راوندی، ۱۴۰۵ق، ج ۱: ص ۳۵۵؛ علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۹: ص ۳۲۲؛ صاحب جواهر، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱: ص ۲۹۴؛ منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۲: ص ۷۳۷).

## ۱-۱. مطلق یا مشروط بودن خوف

روشن شد که خوف به معنای ترس ناشی از نقض پیمان از جانب دشمن است، نه علم به نقض پیمان از جانب آنها. در اینجا باید گفت: آیه در ظاهر امر، در مقام اطلاق است؛ یعنی به محض ترس، عقد را با اعلام به طرف مقابل می‌توان فسخ کرد. در ادامه، ادله مطلق یا مشروط بودن خوف بررسی می‌شود.

### ۱-۱-۱. ادله خوف مطلق

#### ۱-۱-۱-۱. دلیل نخست: ظهور آیه

«فانبد» به معنای انداختن (واسطی، ۱۴۱۴ق، ج ۵: ص ۳۹۹) یا انداختن از روی بی‌اعتنایی است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ص ۴۸۸). اگر این اصطلاح به معنای فسخ پیمان گرفته شود (سعدی، ۱۴۰۸ق: ص ۳۴۵؛ قرشی، ۱۴۱۲ق، ج ۷: ص ۱۰)، ظهور آیه ۵۸ سوره انفال در این است که به محض ایجاد خوف می‌توان عهد را فسخ کرد و به دشمن اعلام کرد. این نکته، هم از سیاق آیه مشخص است و هم در بیان بعضی از مفسران دیده می‌شود (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴: ص ۸۵۰). چه بسا از این جهت چنین گفته شده که به نظر برخی از احناف، در مهاده، امام به صرف مصلحت می‌تواند هر جایی که شری برای مسلمانان به وجود آید، فسخ عهد کند (کاسانی، ۱۹۸۲م، ج ۷: ص ۱۰۹)؛ چون فسخ پیمان، در صورت خوف نقض آن، می‌تواند از مصادیق مصلحت مسلمانان باشد و در واقع، آیه شریفه به یکی از مصادقات‌های مصلحت مسلمانان اشاره دارد.

این برداشت مخالف اصل لزوم در عقود است. از آنجا که این حکم فسخ عهد، عدول از اصل اولی لزوم وفای به عهد است، چه بسا باعث چشم‌پوشی از ظهور آیه شود که اشاره به جواز فسخ به صرف وجود خوف حتی بدون وجود قرائن دارد. شاید از همین روست که



بسیاری از فقیهان و مفسران خوفِ همراه با قرائن را پذیرفته‌اند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۹: ص ۱۱۳؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۷: ص ۲۱۸؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۵: ص ۴۹۷). بنابراین، به نظر علامه حلی، صرف وجود خوف نقض عهد از جانب دشمن برای جواز فسخ عهد کافی نیست؛ بلکه باید این خوف همراه با اماره‌ها و قرائنی مبنی بر نقض عهد دشمن باشد (علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۹: ص ۳۷۸).

### ۱-۱-۲. دلیل دوم: توصیه پیامبر اکرم ﷺ به امام علی علیه السلام

عن علی علیه السلام، أن رسول الله ﷺ عهد إليه عهداً، وكان ممّا عهد فيه: «ولا تدفعن صلحاً: دعاك إليه عدوك فإن في الصلح دعةً للجنود، ورخاءً للهموم، وأمناً للبلاد، فإن أمكنتك القدرة والفرصة من عدوك، فانبذ عهده إليه، واستعن بالله عليه، وكن أشدّ ما تكون لعدوك حذراً عندما يدعوك إلى الصلح، فإن ذلك ربّما يكون مكرّاً وخديعة، وإذا عاهدت فحط عهدك بالوفاء، وارع ذمتك بالأمانة والصدق» الخ (محدث نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۱۱: ص ۴۵).

این روایت در بعضی از کتاب‌ها به گونه‌ای معنا شده که پیامبر ﷺ به امام علی علیه السلام می‌فرماید: «صلح با دشمن را بپذیر، چون آسایش لشگرت به آن است؛ ولی اگر فرصتی از ناحیه دشمن برای تو فراهم شد، اگر پیمان از روی ناچاری بسته بودی، نقض پیمان کن (جمعی از نویسندگان، ۱۴۲۸ق، ج ۲: ص ۳۲۳). از این رو، با توجه به مفهوم اولویت، اگر خوف نقض پیمان از جانب دشمن باشد، به نحو اولی می‌توان فسخ عهد کرد.

از منظر این پژوهش، این برداشت صحیح نیست، چون:

### دلیل نخست:

درست است که اگر هر پیمانی، پس از بسته شدن، سیادت و استقلال جامعه اسلامی را تأمین نکند، خودبه‌خود با ادله نفی سبیل، لغو محسوب می‌شود؛ ولی از طرف دیگر، صحیح نیست که هر پیمانی به‌صرف اینکه به مصلحت مسلمانان است بسته شود؛ با این نیت که بعداً نقض شود؛ چون این عمل مخالف رفتار پیامبر ﷺ در صلح حدیبیه است:

پیامبر اکرم ﷺ در آن پیمان به شروط قرارداد عمل کردند و ابو جندل و ابوبصیر، از مسلمانان مکه، را بر اساس پیمان با مشرکان به آنها تحویل دادند (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۶: ص ۴۴۸؛ الشیبانی، بی تا، ج ۱: ص ۳۱۴)؛ وانگهی، اگر از آغاز، شرطی گذاشته شود که نیت انجام آن وجود ندارد، خلاف مروت خواهد بود. نامه امام علی علیه السلام به مالک اشتر این مطلب را تأیید می کند. ایشان در این نامه می فرمایند:

وَإِنْ عَقَدْتَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ عَدُوِّكَ عُقْدَةً أَوْ أَلْبَسْتَهُ مِنْكَ ذِمَّةً فَحَطَّ عَهْدَكَ بِالْأَوْفَاءِ وَازْعَ ذِمَّتَكَ بِالْأَمَانَةِ وَاجْعَلْ نَفْسَكَ جُنَّةً دُونَ مَا أُعْطِيتَ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ النَّاسُ أَشَدُّ عَلَيْهِ اجْتِمَاعاً مَعَ تَفْرِيقِ أَهْوَائِهِمْ وَتَشْتِيتِ أَرْأِيهِمْ مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ (نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق: صص ۳۸۰ و ۳۸۱).

امام علی در این نامه می فرمایند: «هنگامی که بین تو و دشمنت عهده بسته شد، جان خودت را سپری در برابر نقض عهد قرار بده؛ چون نزد مردم با تمام تفاوت‌ها در روش‌ها و سنت‌ها، فریضه‌ای بالاتر از وفای به عهد وجود ندارد.»

دلیل دوم:

اینکه در ترجمه روایت، شرط ناچار بودن مسلمانان در انعقاد پیمان به عنوان شرط تقدیری برای فسخ عهد در نظر گرفته شده، شاید از این جهت باشد که توجیهی برای جواز فسخ عهد در این روایت در نظر گرفته شود؛ حال اینکه، این تفسیر خلاف ظاهر روایت است. این روایت می گوید: امام مسلمانان در هر شرایطی که تشخیص داد، به واسطه قدرتی که پیدا کرده، می تواند نقض عهد کند. در اشکال به این معنا گفته می شود: آیا می شود امام علی در صدر حدیث بفرمایند: اگر قدرت و استیلا یافتی، فسخ عهد کن، و در ذیل حدیث تأکید بر وفای به عهد با دشمن کنند و بفرمایند: «اذا عاهدت فحط عهد بالوفاء»؟

بر فرض صحیح دانستن حدیث، بهترین راه حل در برطرف کردن این تناقض ظاهری این است که «الْفَرْصَةُ مِنْ عَدُوِّكَ» به معنای حرکتی از جانب دشمن در نظر گرفته شود که حاکی از نقض پیمان است. این حرکت دشمن همان اماره‌ای است که مشهور فقیهان، باوجود آن، جواز فسخ پیمان مهاده را صادر می کنند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۹: ص ۱۱۳؛

مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۷: ص ۲۱۸؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۵: ص ۴۹۷؛ علامه حلی، ۱۴۱۴، ج ۹: ص ۳۷۸). بنابراین، با وجود خوف مطلق و بدون وجود اماره و نشانه‌ای که حاکی از نقض عهد باشد، جواز فسخ عهد وجود ندارد.

## ۱-۱-۲. ادله خوف مشروط

### ۱-۲-۱-۱. دلیل نخست: «علی سواء»

برخی «علی سواء» را به معنای «علی عدل» گرفته‌اند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴: ص ۸۵۰؛ فاضل مقداد، ۱۴۲۵، ج ۱: ص ۳۷۰) تا دو طرف در دانستن فسخ مساوی باشند (فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۲: ص ۳۱۱؛ آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۵: ص ۲۱۹) و این به معنای رعایت عدالت در دانستن فسخ عهد است. بنابراین، برخی از فقیهان در این باره فرموده‌اند: الغای عهد باید به دشمن اعلام شود تا مسلمانان و دشمن در نقض عهد با هم مساوی باشند (علامه حلی، ۱۴۱۴، ج ۹: ص ۳۷۸؛ صاحب جواهر، ۱۴۰۴، ج ۲۱: ص ۲۹۴؛ روحانی، ۱۴۱۲، ج ۱۳: ص ۸۹).

جناب مکارم، «علی سواء» را، علاوه بر معنای پیشین، به معنای اعلام کردن واضح و بی‌پیرایه و خالی از هرگونه خدعه و نیرنگ می‌داند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۷: ص ۲۱۸).

اگر «علی سواء» به معنای «عدل» باشد، باید ملاحظه شود که رعایت عدل در اینجا به چه معنایی است؟ یعنی آیا اگر خوف نقض عهد هست و نشانه‌هایی بر آن وجود دارد، اجازه فسخ عهد وجود دارد؟ یا اینکه بیشترین کاری که می‌شود انجام داد، این است که مقابله به مثل شود؟ یعنی شرایطی ایجاد شود که حاکی از فسخ پیمان باشد و این عمل به طرف مقابل فهمانده شود؛ ولی در عین حال، نقض عهد نشود. شاهد دیگری که این مدعای عدم فسخ را تأیید می‌کند این است که در آیه به «نبذ عهد» دستور داده شده و نه «نقض عهد». معنای ظاهری «نبذ پیمان»، انداختن پیمان (واسطی، ۱۴۱۴، ج ۵: ص ۳۹۹) یا انداختن پیمان جلوی آنها همراه با بی‌اعتنایی است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ج ۱: ص ۴۸۸)؛ ولی نقض عهد به معنای از بین بردن پیمان است. البته، نبذ عهد کنایه‌ای از نقض عهد هم هست؛<sup>۲</sup> ولی در این مورد قرائتی وجود دارد که «نبذ» در معنای ظاهری خود به کار رفته است. شاید از این روست که علامه حلی در قواعد می‌فرماید: «اگر خوف



نقض عهد بود، پیمان را جلوی آنها بینداز و آنها را نصیحت کن» (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۱: ص ۵۱۷). این قید نصیحت کردن می‌تواند حاکی از عدم جواز فسخ عهد، حتی با وجود اماره از جانب علامه حلی باشد؛ البته، عبارت «جاز» در کلام علامه، با توجه به معنای ارشادی صیغه امر «فانبذ» است: یعنی امام، هم می‌تواند نبذ عهد کند و آنها را نصیحت کند، و هم می‌تواند نبذ عهد نکند. نبذ عهد نکردن نیز به معنای بی‌توجهی به خوف نقض است. با وجود این، ارشادی گرفتن امر «فانبذ» خلاف ظاهر و خلاف اجماع و شهرت علماست. پس حاکم جامعه اسلامی در چنین شرایطی حتماً باید نبذ عهد کند. البته، این پژوهش در مورد اینکه منظور از نبذ چیست، با نظر مشهور موافق نیست. در بخش‌های بعد، در این باره توضیح داده خواهد شد.

از این رو، اگر این تفسیر عدم جواز فسخ فوری حتی با وجود اماره پذیرفته شود، با اصل لزوم وفای به عهد تناقضی برقرار نخواهد شد و استثنا کردن این قاعده از آن اصول لازم نخواهد بود. در این حالت، این حکم می‌تواند به وجه پذیرفتنی‌تری به روابط مسلمانان تسری یابد؛ چون در این حالت، فسخ عهدی صورت نگرفته است؛ البته، از این نکته نباید غفلت کرد که در نهایت، در صورت عدم ترتیب‌آثر و ضمانت نکردن از جانب متعهد، فسخ صورت خواهد گرفت.

#### ۱-۲-۲. دلیل دوم: آیه ۶۱ سوره انفال

این آیه - که در ادامه آیه ۵۸ سوره انفال آمده - دستور می‌دهد که هرگاه دشمنان درخواست صلح کردند، باید به خواسته آنها پاسخ مثبت داد. مسلماً در این حالت، که در کشاکش جنگ است، خوف خیانت وجود دارد. در نتیجه، وجود آیه ۶۱ سوره انفال ((وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ)) در ظاهر، مخالف آیه ۵۸ است؛ چون آیه ۵۸ در صورت خوف نقض عهد در مهادنه، حکم به جواز فسخ عهد می‌دهد و حال آنکه آیه ۶۱ در کشاکش جنگ، که خوف خیانت به مراتب بیشتر است، حکم به صلح می‌دهد.

البته، بعضی کوشیده‌اند بین دو آیه را جمع کنند: به این صورت که منظور از خوف در

«اما تخافن» علم است (مغنیه، ۴۲۴ق، ج ۳: ص ۷۶۷)؛ یعنی وقتی از روی دلیل قطعی به نیرنگ کافران یقین حاصل شد، جواز نقض پیمان با آنها وجود دارد و باید به آنها اعلام شود؛ درحالی که صلح در آیه ۶۱، مشروط به نبود دلایل قطعی بر نیرنگ است و به صرف احتمال نیرنگ، پیامبر ﷺ باید بنا بر ظاهر عمل کند و به پیمان پایبند باشد. البته، این تفسیر از معنای خوف (که به معنای علم باشد)، همان طور که گفته شد، خلاف ظاهر است؛ چون خوف به معنای ترس ناشی از ظن یا علم است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ص ۳۰۳) و دلیلی بر انحصار آن به علم وجود ندارد.

بنابر نظر بیشتر مفسران، خوف به معنای ظاهری آن گرفته می شود که همان ترس ناشی از نقض از جانب متعهد است (حال، چه این ترس ناشی از ظن باشد و چه علم)؛ همچنین، «فانبد» به معنای فسخ پیمان است: در این صورت، قطعاً با آیه «وَإِنْ جَآءُوا لِّلسَّلَامِ» (انفال: ۶۱) تعارض به وجود می آید. بنابراین، باید راه حل های دیگری برای جمع دو آیه در نظر گرفته شود.

رامحل نخست:

در این مورد، هرکدام از دو طرف که احتمال بیشتری داشت، به آن ترتیب اثر داده می شود: یعنی مثلاً اگر احتمال اقوی گویای این باشد که متعهد نقض عهد می کند، باید جانب فسخ قرارداد گرفته شود تا مفاد آیه ۵۸ سوره انفال رعایت شود و اگر احتمال قوی تر این باشد که نقض عهد از جانب متعهد صورت نمی گیرد، جانب عدم فسخ در نظر گرفته شود؛ چون در حالتی که اوضاع جنگی هست و دشمن قصد صلح دارد، قطعاً احتمال نقض عهد وجود دارد؛ ولی خداوند طبق مفاد آیه ۶۱ سوره انفال، دستور به پذیرش صلح می دهد.

بنابراین، آیه ۶۱ سوره انفال از آیاتی است که حدودی برای خوف و احتمال نقض پیمان در آیه ۵۸ همان سوره قرار می دهد و آن حد این است که حتماً باید احتمال خدعه و نیرنگ بالاتر از عدم آن باشد و با صرف وجود خوف نقض عهد، هرچند با وجود قرائن، جواز فسخ عهد وجود ندارد. البته، از آنجا که این راه حل دارای شبهه جمع تبرعی است،

چندان مناسب به نظر نمی‌رسد.

## رامحل دوم:

راه‌حل بعدی این است که گفته شود جواز فسخ پیمان به‌صرف خوف نقض از سوی طرف مقابل وجود ندارد؛ چون در شرایطی که طرف مقابل در حالت جنگی تقاضای صلح می‌کند و احتمال نیرنگ و خدعه کاملاً مشهود است (فقره «تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» در آیه، مؤید شرایط خاص و امکان خدعه از جانب دشمن است؛ زیرا باوجود شرایط حساس و امکان نیرنگ دشمن، خداوند تصریح می‌کند که بر خدا توکل کن) و حاکی از احتمال وجود نقض عهد است، دستور به پذیرش صلح می‌دهد و می‌فرماید: «بر خدا توکل کن!»؛ از این رو، در حالتی که در کشاکش جنگ نیست و مهادنه برقرار است و فقط احتمال خدعه از جانب دشمن وجود دارد، به طریق اولی نمی‌توان نقض عهد کرد؛ مگر آنکه مرحله‌ای بودنِ نقض عهد پذیرفته شود: یعنی بالتساوی با آنها حرکت و مقابله شود، که این عمل حاکی از نقض پیمان خواهد بود نه خود نقض پیمان. در واقع، این تحلیل دوم نظریه برگزیده این پژوهش و مؤید آن خواهد بود. از فرمایش یکی از صاحب‌نظران برمی‌آید که ایشان هم فسخ عهد را در هنگام خوف، هرچند بالقرینه، جایز نمی‌دانند. به‌باور ایشان، «فانبد إليهم» یعنی فسخ عهد را به دشمن اطلاع دهید تا دشمن درصدد اثبات عدم نقض عهد بیاید. اگر دشمن این کار را کرد، یعنی حاکم اشتباه کرده و اگر این کار را نکرد، به‌معنای نقض عهد دشمن است (حسینی خامنه‌ای، ۱۴۱۸ق: ص ۸۲)

باید توجه داشت که اگر آیه ۵۸ سوره انفال تخصیصی بر اصل لزوم وفای به عهد و آیاتی مانند «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مائده: ۱) باشد، تسری دادن آن به شرایط غیرجنگی و مبادلات درون‌دینی مسلمانان بعید به نظر می‌رسد؛ چون در تخصیصات و آن هم تخصیصاتی که در مقابل اصول قطعی و مسلمی همچون اصل لزوم وفای به عهد قرار می‌گیرند - که حتی چه‌بسا احکام ثانویه‌ای مانند لاضرر نتوانند بر آن حاکم شوند (نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق: صص ۳۸۰ و ۳۸۱) - نمی‌توان یک تخصیص و استثنا در باب یا حکمی را به باب یا حکم دیگری تسری داد. از همین روست که به قدر متیقن آن بسنده خواهیم کرد که همان جواز

فسخ پیمان در هنگام خوف نقض پیمان در حالت جنگی (مهاده) است.

از طرفی طبق همان تفسیر بیان شده می‌توان قائل به عدم جواز فسخ شد و آیه را همان‌طور که بیان شد، به فسخ مرحله‌ای تفسیر کرد. در این حالت، فسخ نهایی با اعلام قطعی و پذیرش آن از سوی متعهد (نه متعهدله) صورت می‌گیرد. در واقع، متعهد در این مرحله باید ضمانت‌های جدیدی برای عدم نقض عهد بدهد و انجام ندادن این کار او به منزله اعلام نقض است. با فسخ مرحله‌ای، این امکان وجود دارد که حکم مستفاد از آیه ۵۸ سوره انفال به روابط مسلمانان بسط داده شود.

بنابراین، اگر آیه ۵۸ سوره انفال به عنوان استثنای اصل وفای به عهد در نظر گرفته شود و از طرفی، برخلاف احتیاط، به روابط مسلمان تسری داده شود، این با نظر فقیهان مشهور امامیه مخالفت دارد؛ چون آنها، حتی در صورت نقض قرارداد (نه پیش‌بینی نقض قرارداد)، اجازه فسخ عهد را در روابط مسلمانان نمی‌دهند و قائل به اجبار و الزام متعهدند. رویه دادگاه‌های عمومی در ایران نیز همین‌گونه است (محقق داماد، ۱۴۰۶ق، ج ۲: صص ۴۴ و ۴۵).

البته، ناگفته نماند: به عقیده بعضی از فقیهان، در این مورد، همین که مشروط‌علیه از انجام دادن شرط تخلف کرد، مشروط‌اله مختار است که یا عقد را فسخ کند یا توسط حاکم اقدام به اجبار و الزام مورد تعهد کند (خوئی، ۱۴۱۰ق، ج ۲: ص ۴۳).<sup>۳</sup>

## ۲. حکم خوف نقض عهد از جانب دشمن در منظر اهل سنت

فقیهان اهل سنت، مانند مشهور امامیه، در هنگام خوف نقض عهد از جانب دشمن، با اعلام قبلی به دشمن، نبذ عهد را به معنای فسخ عهد از جانب مسلمانان در نظر می‌گیرند (نووی، بی‌تا، ج ۱۹: ص ۴۵۰؛ همو، ۱۴۰۵ق، ج ۱۰: ص ۳۳۹؛ جصاص، ۱۴۰۵ق، ج ۴: ص ۲۵۲؛ دسوقی، بی‌تا، ج ۲: ص ۲۰۶؛ کیهراسی، ۱۴۰۵ق، ج ۳: ص ۱۶۲؛ جمعی از نویسندگان، بی‌تا، ج ۶: ص ۳۲۷).

از بررسی کتاب‌های حنفی‌ها، شافعی‌ها و حنبلی‌ها برمی‌آید که به نظر آنان، در صورت وجود اماره بر خیانت، امام مسلمانان می‌تواند نبذ عهد کند: به این معنا که به آنها اعلام کند که قرارداد باطل شده است. دلیل آن هم آیه «وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ

عَلَى سَوَاءٍ» (انفال: ۵۸) بیان شده است. بنابراین، اگر امام و حاکم مسلمانان از خدعه و غدر و ایقاع یک طرفه دشمن، به خاطر وجود اماره‌هایی ترس داشته باشد، درحالی‌که دشمن نقض عهد خود را آشکار نکرده است، اجازه فسخ پیمان را دارد؛ البته، باید نقض عهد را به آنان اطلاع دهد تا در معرفت به نقض یکسان باشند: این نکته از «علی سوا» به دست می‌آید (جصاص، ۱۴۰۵ق، ج ۴: ص ۲۵۲؛ دسوقی، بی‌تا، ج ۲: ص ۲۰۶؛ نووی، ۱۴۰۵ق، ج ۱۰: ص ۳۳۹؛ سیوطی، ۱۹۶۱م، ج ۲: ص ۵۹۰؛ جمعی از نویسندگان، بی‌تا، ج ۴۲: ص ۲۲۶). بعضی از حنفی‌ها نیز پا را فراتر گذاشته‌اند: در کتب آنان آمده که امام مسلمانان با صلاح دید خود می‌تواند هدنه را نقض کند؛ ولی باید نقض آن را طبق آیه «فَأَنْبِذْ إِلَيْهِمْ» اعلام کند. آنان در واقع، هدنه را عقدی غیرلازم و محتمل‌النقض دانسته‌اند (کسانی، ۱۹۸۲م، ج ۷: ص ۱۰۹). بنابراین، به نظر سرخسی، از فقیهان حنفی، اگر مسلمانان دیدند که هدنه و مواعده به نفع و صلاح آنهاست، می‌توانند با دشمن پیمان هدنه ببندند و اگر پس از هدنه متوجه شدند که استدامه پیمان به ضرر آنهاست، با اعلام نقض هدنه به قتال با آنها برخیزند؛ چون آنچه در پایان کار آشکار شد، اگر در آغاز آشکار می‌شد، مانع از انعقاد پیمان می‌شد؛ پس از استدامه پیمان هدنه جلوگیری می‌شود (سرخسی، ۱۴۲۱ق، ج ۱۰: ص ۱۴۸).

در جای دیگر، در دلیل بر جواز فسخ ادعا شده که استدامه عهد در این حالت یعنی ترک جهاد؛ درحالی‌که ترک جهاد غیرجایز است (جمعی از نویسندگان، بی‌تا، ج ۴۲: ص ۲۲۰).

با وجود این، شافعی‌ها، برخلاف حنفی‌ها، این عمل را نمی‌پذیرند که به صرف مصلحت مسلمانان، در هر سطحی که باشد، بتوان نقض عهد کرد. به نظر آنان، اگر حاکم اسلامی به دلیل ضعف و خوف، پیمان هدنه ببندد و پس از مدتی آن خوف و ضعف برطرف شود، واجب است که بر پیمان خود وفادار باشد (نووی، ۱۴۰۵ق، ج ۱۰: ص ۳۳۹). نووی، از عالمان شافعی، در مورد خوف خیانت معتقد است: به نظر شیخ ابوحامد، از شافعی‌ها، اگر اماره‌ای بر خیانت اهل هدنه بر امام ظاهر شود، قرارداد هدنه خودبه‌خود ملغی می‌شود و به حکم امام نیازی نیست؛ ولی از منظر نووی، قول صحیح شافعی‌ها این است که فسخ و نبذ عهد به عهده امام است (همان، ص ۳۳۸).



تا جایی که نگارنده بررسی کرد، غیر از حنفی‌ها، مذاهب دیگر چنین ادعایی در مورد فسخ عهد به صرف مصلحت مسلمانان نکرده‌اند و از آنجا که مسئله روشن بوده، به صورت مبسوط به آن نپرداخته‌اند. همچنین، با مطالب بخش‌های پیشین درباره اصل لزوم وفای به عهد، هرچند با وجود خوف نقض از جانب مقابل، نادرست بودن نظر حنفی‌ها ثابت می‌شود. با وجود این، به نظر برخی از مالکی‌ها، در هنگام خوف نقضی که همراه با قرائن بر نقض عهد است، باید به گونه‌ای نبذ عهد کرد که همراه با انذار باشد: اگر خیانت دشمن قطعی شد، می‌توان بدون انذار، نبذ عهد کرد (ابن عربی، بی‌تا، ج ۲: ص ۸۷۱).

مالکی‌ها در صورت خوف نقض عهد می‌گویند: «نبذ عهد کن (یعنی پیمان را جلوی آنها ببنداز) و آنها را نصیحت کن». از این سخن برمی‌آید که آنها هم به نوعی قائل هستند که باید شرایطی فراهم شود که از نقض پیمان آنها یقین حاصل شود؛ چون در این صورت، دشمن یا تضمینی می‌دهد یا عملی مرتکب می‌شود که گویای نقض صریح پیمان است.

### ۳. امکان تسری حکم خوف نقض عهد از جانب دشمن در مهاده به روابط ذمه و مسلمانان

پذیرش هدنه در اسلام بر اساس مصلحت است (سرخسی، ۱۴۲۱ق، ج ۱۰: ص ۱۴۸؛ علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۹: ص ۳۷۸)؛ ولی پذیرش ذمه برپایه حق اهل کتاب در نظر گرفته شده است. بنابراین، به صرف خوف نقض پیمان از جانب اهل کتاب، اجازه فسخ پیمان به مسلمانان داده نمی‌شود (علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۹: ص ۳۷۸)؛ ولی از طرفی اگر، همان‌طور که ثابت شد، «فانبذ» در آیه شریفه ۵۸ سوره انفال به معنای فسخ پیمان نبود، بلکه فقط تهدیدی از ناحیه مسلمانان برای گرفتن ضمانت بود، قطعاً وجهی برای عدم نبذ پیمان (نینداختن پیمان جلوی اهل کتاب و تهدید آنها) درباره اهل کتاب وجود نداشت؛ چون در این صورت، قصد فسخ پیمان وجود ندارد، که گفته شود ذمه حقی است برای اهل کتاب و نه حکم مصلحتی. بنابراین، امکان فسخ پیمان ذمه به صورت مرحله‌ای وجود دارد: به طوری که در واقع، اهل کتاب ذمه را نقض کنند نه مسلمانان. در نتیجه، با این معنا

می‌شود نبذ عهد را دربارهٔ اهل کتاب به اجرا درآورد.

تسری دادن حکم مشهور جواز فسخ در هنگام خوف نقض پیمان از ناحیهٔ دشمن به روابط مسلمانان جایز نیست؛ چون منشأ این حکم در مهاده بر این اساس است که مهاده حکمی مصلحتی است (سرخسی، ۱۴۲۱ق، ج ۱۰: ص ۱۴۸؛ علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۹: ص ۳۷۸). حال آنکه، وقتی پیمان ذمه بر اساس حق اهل ذمه است، پیمان‌ها و عهد مسلمانان با هم به نحو اولی حق آنها محسوب می‌شود. از این رو، نمی‌شود به صرف وجود خوف نقض از جانب یک طرف، فسخ پیمان کرد؛ مگر آنکه، همان‌طور که بیان شد، «فانبد» به معنای فسخ پیمان گرفته نشود و به معنای انداختن پیمان جلوی متعهد و وانمود کردن به فسخ پیمان باشد: در این حالت، طرف مقابل مجبور می‌شود یا تعهدی مبنی بر استدامهٔ پیمان بدهد یا عملاً نقض پیمان کند.

### نتیجه‌گیری

با مطالبی که به صورت مبسوط در بالا به آن پرداخته شد، در مورد نقض عهد و شرایط آن و خوف نقض عهد می‌توان گفت:

۱. در این مقاله دو نظر مطرح شد: نظر نخست یا نظر مشهور فقیهان این است که در صورت خوف نقضی که همراه با قرائن باشد، با اعلام قبلی می‌توان عقد را فسخ کرد؛ نظر دوم یا نظر منتخب این پژوهش این است که به صرف خوف نقض، هرچند با وجود قرائن، نمی‌توان عقد را فسخ کرد؛ بلکه برطبق قیده‌های آیهٔ ۵۸ سورهٔ انفال و آیات بعدی، این فسخ مرحله‌ای است و در وهلهٔ نخست، فقط باید طوری وانمود کرد که عهد فسخ شده است و این عمل با انداختن پیمان جلوی آنها صورت می‌گیرد.

آنچه مسلم است، ثمرهٔ فقهی دو نظر مطرح شده با هم تفاوت بنیادین دارند؛ چون طبق نظریهٔ عدم جواز فسخ، حتی با وجود قرائن، که در این پژوهش مطرح شد، در وهلهٔ نخست اجازهٔ فسخ وجود ندارد؛ پس از اعلام به متعهد و انداز آن و ترتیب‌اثر و ضمانت ندادن متعهد، در واقع، او می‌پذیرد که نقض عهد کرده است. در اینجا، در واقع، نقض عهد عملی از جانب دشمن به صورت قطعی اتفاق می‌افتد. این نظریه با اصل وفای به

عهد تناسب بیشتری دارد. البته، ناگفته نماند: نظریه آن عده اندک از فقیهان و مفسرانی که خوف در آیه مذکور را به معنای علم گرفته‌اند (و قائل شده‌اند که فقط در صورت علم و یقین به نقض عهد از جانب دشمن می‌توان معاهده را فسخ کرد) نزدیک‌تر به نظریه برگزیده این پژوهش است: با این تفاوت که این پژوهش خوف را در معنای ظاهر خودش به کار می‌برد و نبذ را به معنای نقض نمی‌گیرد؛ بلکه به معنای انداختن پیمان در مقابل دشمن و وانمود کردن به فسخ و در واقع انذار آنها می‌داند. در این حالت، در نهایت، ممکن است به علم و یقین به نقض عهد دشمن رسید یا به علم و یقین به عدم نقض از جانب دشمن پی برد.

۲. در بین علمای مذاهب عامه، برخی از فقیهان حنفی مذهب قائل شده‌اند: در صورتی که در عقد هدنه مصلحتی در کار باشد، امام مسلمانان می‌تواند انجامش دهد و در صورتی که مصلحت از بین رفت، می‌تواند نقضش کند. با وجود این، طبق نظر مشهور امامیه و عامه، امام مسلمانان طبق هر مصلحتی نمی‌تواند آن را بشکند. البته، با توجه به ادله مستحکم وفای به عهد، بطلان نظر حنفی‌ها در این مورد اثبات شد.

۳. برخی از فقیهان مالکی در مورد نقض عهد در هنگام خوف نقض از جانب دشمن احتیاط بیشتری داشته‌اند. از گفته آنها برمی‌آید که باید به نوعی علم به نقض عهد دشمن حاصل شود؛ بنابراین به نظر آنها، در صورتی می‌توان نقض عهد کرد که نخست به دشمن انذار کنیم و در واقع، شرایطی پیش آید که نقض عهد از جانب آنها برای ما مسلم شود. این مطلب تقریباً شبیه نتیجه‌ای است که این پژوهش به آن رسیده و به صورت مبسوط و مدلل آن را در جای خود اثبات کرده است.

۴. با در نظر گرفتن نظر مشهور در نبذ پیمان (جواز فسخ آن در هنگام خوف نقض عهد از جانب دشمن با اعلام قبلی)، جواز تسری آن به روابط ذمه و مسلمانان وجود نخواهد داشت؛ چون دلیل این حکم جواز فسخ در مهادنه، براساس مصلحتی بودن حکم مهادنه است و حال آنکه، پیمان ذمه حقی برای اهل کتاب است و این حق به مراتب بالاتر، برای پیمان‌ها و عهود مسلمان‌ها جاری خواهد شد. با پذیرش نظر برگزیده این پژوهش (عدم



جواز فسخ عهد به صرف خوف نقض همراه با قرائن)، در واقع، جواز فسخ عهد در این حالت به صورت مرحله‌وار می‌شود تا در نهایت، علم به نقض پیمان از سوی طرف مقابل پدید آید. در اینجا، امکان تسری این حکم به روابط مسلمانان و ذمه وجود دارد؛ چون در واقع، فسخ عهدی صورت نمی‌گیرد.

### پی‌نوشت:

۱. البته، این بر مبنای نظر کسانی است که لزوم عقد را حکمی می‌دانند. اگر دلیل لزوم عقد سیره عقلا باشد، همین دلیل به‌تنهایی برای وجود خیار و اسقاط لزوم کافی است. با وجود این، بعضی از فقیهان درباره الزام تعهد معتقدند که حق الزام حقی وضعی برای متعهدله است و به همین دلیل، وی می‌تواند از این حق خود چشم‌پوشی کند یا اینکه این حق خود را مورد مصالحه قرار دهد و نهایتاً از این حق استفاده کند (ر.ک: خمینی، ۱۴۱۸ق، ج ۲: ص ۱۷۲).
۲. در تاج العروس (واسطی، ۱۴۱۴ق، ج ۵: ص ۳۹۹) آمده است: «نَبَذُ» یعنی پرتاب شیئی در مقابل یا پشت سر. همچنین، در القاموس الفقهی لغة و اصطلاحاً (سعدی، ۱۴۰۸) ص ۳۴۵ و ۳۴۶ در ذیل معنای «نَبَذُ» آمده است: «نَبَذَ الشَّيْءَ یعنی طرحه»: نَبَذَ چیزی به معنای پرتاب کردن آن است. این اصطلاح در قرآن نیز به معنای نقض پیمان به کار رفته است.
۳. همان طور که در قبل بیان شد، این اختلاف نظر از آنجا ناشی می‌شود که عده‌ای لزوم عقود را حکمی و برپایه ادله کتاب و سنت می‌دانند و عده‌ای هم آن را حقی و برپایه سیره عقلا دانسته‌اند.

## کتابنامه

\* قرآن کریم.

\*\* نهج البلاغه (۱۴۱۴ق)، چاپ نخست، قم: مؤسسه نهج البلاغه.

۱. آلوسی، سید محمود (۱۴۱۵ق)، تفسیر روح المعانی، چاپ نخست، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۲. ابن اثیر (عزالدین ابوالحسن شیبانی) (بی تا)، الکامل فی التاریخ، بی جا: بی نا، نرم افزار شامله.
۳. ابن عربی (بی تا)، أحكام القرآن، چاپ نخست، بیروت: دارالجلیل.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرّم (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، چاپ سوم، بیروت: دارالفکر للطباعة والنشر والتوزیع - دار صادر.
۵. ابوالسعود، محمد بن محمد (بی تا)، إرشاد العقل السلیم، چاپ نخست، بیروت: دار إحياء تراث العربی.
۶. بغوی، حسین بن مسعود (۱۴۲۰ق)، معالم التنزیل، چاپ نخست، بیروت: دار إحياء تراث العربی.
۷. جصاص، احمد بن علی (۱۴۰۵ق)، أحكام القرآن، چاپ نخست، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۸. جمعی از نویسندگان (۱۴۲۸ق)، جهاد در آینه روایات، چاپ نخست، قم: زمزم هدایت.
۹. جمعی از نویسندگان (بی تا)، الموسوعة الفقهیة الکویتیة، کویت: دارالسلاسل (نرم افزار).
۱۰. حسینی خامنه ای، سیدعلی (۱۴۱۸ق)، المهادنه، چاپ نخست، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع).
۱۱. حقی، اسماعیل (بی تا)، تفسیر روح البیان، چاپ نخست، بیروت: دارالعلم.
۱۲. خمینی، سیدمصطفی (۱۴۱۸ق)، الخیارات، چاپ نخست، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ع).
۱۳. خوئی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۰ق)، منهاج الصالحین، چاپ بیست و هشتم، قم: مدینه العلم.
۱۴. دسوقی، محمد (بی تا)، حاشیه الدسوقی، بیروت: دارالفکر.
۱۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، مفردات ألفاظ القرآن، چاپ نخست، لبنان: سوریه: دارالعلم، دارالشامیة.
۱۶. راوندی، قطب الدین (۱۴۰۵ق)، فقه القرآن، چاپ دوم، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی (ع).



۱۷. رحیمی، حبیب‌الله (بی‌تا)، «پیش‌بینی نقض قرارداد»، مجله پژوهش حقوق و سیاست، ش ۱۵ و ۱۶، تهران.

۱۸. روحانی، سید صادق (۱۴۱۲ق)، فقه الصادق علیه السلام، چاپ نخست، قم: دارالکتاب.

۱۹. سرخسی (۱۴۲۱ق)، المبسوط، چاپ نخست، بیروت: دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع.

۲۰. سعدی، ابوحیب (۱۴۰۸ق)، القاموس الفقہی لغةً و اصطلاحاً، چاپ دوم، دمشق: دارالفکر.

۲۱. سمرقندی، نصرین محمد (بی‌تا)، بحر العلوم، چاپ نخست، بیروت: دارالفکر.

۲۲. سیوطی، مصطفی (۱۹۶۱م)، مطالب أولى النهی، دمشق: مکتب الإسلامی.

۲۳. شیخ طوسی (محمدبن حسن) (۱۳۸۷ق)، المبسوط فی فقه الإمامیة، چاپ سوم، تهران: المکتبة المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة.

۲۴. صاحب جواهر (محمدحسن نجفی) (۱۴۰۴ق)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، چاپ هفتم، بیروت: دار إحياء التراث العربی.

۲۵. صادقی تهرانی، محمد (۱۳۶۵)، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، چاپ دوم، قم: انتشارات فرهنگ اسلامی.

۲۶. طاهری، حبیب‌الله (۱۴۱۸ق)، حقوق مدنی، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

۲۷. طباطبائی، محمدحسین (۱۴۱۷ق)، المیزان، چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعۀ مدرسین حوزه علمیه.

۲۸. طبرسی، فضل‌بن حسن (۱۳۷۲)، مجمع البیان، چاپ سوم، تهران: ناصرخسرو.

۲۹. طریحی، فخرالدین (۱۴۱۶ق)، مجمع البحرين، چاپ سوم، تهران: مرتضوی.

۳۰. علامه حلی (حسن‌بن یوسف) (۱۴۱۳ق)، قواعد الأحکام، چاپ نخست، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

۳۱. \_\_\_\_\_ (۱۴۱۴ق)، تذکرة الفقهاء (ط - الحديثة)، چاپ نخست، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.

۳۲. فاضل مقداد (مقدادبن عبدالله سیوری حلی) (۱۴۲۵ق)، کنز العرفان فی فقه القرآن، چاپ نخست، قم: مرتضوی.

۳۳. فخر رازی، محمدبن عمر (۱۴۲۰ق)، تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب)، چاپ سوم، بیروت: دار إحياء التراث العربی.

۳۴. فیض کاشانی، ملامحسن (۱۴۱۵ق)، تفسیر الصافی، چاپ دوم، تهران: انتشارات الصدر.
۳۵. قرشی، سیدعلی اکبر (۱۴۱۲ق)، قاموس قرآن، چاپ ششم، تهران: دارالکتب الإسلامية.
۳۶. قرطبی، محمدبن احمد (۱۴۲۳ق)، الجامع لأحكام القرآن، الرياض: عالم الکتب.
۳۷. کاسانی، علاءالدین (۱۹۸۲م)، بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، بیروت: دارالکتب العربی.
۳۸. کاشانی، ملافتح الله (۱۴۲۳ق)، زبدة التفاسیر، چاپ نخست، قم: بنیاد معارف اسلامی.
۳۹. کاشفی سبزواری، حسین بن علی (۱۳۶۹)، مواهب علیّه، چاپ نخست، تهران: اقبال.
۴۰. کیهراسی، علی بن محمد (۱۴۰۵ق)، احکام القرآن، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۴۱. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴ق)، مرآة العقول، چاپ دوم، تهران: دارالکتب الإسلامية.
۴۲. محدث نوری، حسین (۱۴۰۸ق)، مستدرک الوسائل، چاپ نخست، بیروت: مؤسسة آل البيت علیه.
۴۳. محقق داماد، سیدمصطفی (۱۴۰۶ق)، قواعد فقه، چاپ دوازدهم، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
۴۴. مغنیه، محمدجواد (۱۴۲۴ق)، تفسیر کاشف، چاپ نخست، تهران: دارالکتب الإسلامية.
۴۵. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴)، تفسیر نمونه، چاپ نخست، تهران: دارالکتب الإسلامية.
۴۶. منتظری، حسین علی (۱۴۰۹ق)، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الإسلامية، چاپ دوم، قم: نشر تفکر.
۴۷. نووی، ابوزکریا محیی الدین (۱۴۰۵ق)، روضة الطالبین و عمدة المفتین، بیروت: مکتبة الإسلامی.
۴۸. \_\_\_\_\_ (بی تا)، المجموع شرح المهذب، بی جا: بی نا، نرم افزار شامله.
۴۹. واسطی، سیدمحمد (۱۴۱۴ق)، تاج العروس، چاپ نخست، بیروت: دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع.